

لزوم توجه به نحو فارسی در ترجمه

دکتر محمد دهقانی

سال‌هاست که مجلهٔ گران‌سنگ مترجم را می‌خوانم و مدیر دانشور و گرامی آن را که از استادان مسلّم زبان انگلیسی و متخصص فن ترجمه است دورادور و فقط از راه نوشته‌هایش چنان می‌شناسم که انگار سال‌ها با او نشست و برخاست داشته‌ام. از سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۰ که در دانشگاه فردوسی مشهد دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی بودم مجلهٔ مترجم را می‌خواندم و یادم است که دو سه بند از ترجمه‌ای هم که از شعر «کلاغ» آلن پوکرده بودم همان وقت‌ها در آن مجله منتشر شد، با این حال هیچ‌گاه بخت دیدار و گفت‌وگو با دکتر خزاعی فر را نداشتم. اکنون بسیار خوشحالم که برحسب خواست و فرمایش ایشان گفتار ناچیز ذیل را در آن مطبوعهٔ وزین منتشر می‌کنم. حق این بود که مقاله‌ای مفصل‌تر و دقیق‌تر دربارهٔ مشکلاتی می‌نوشتم که در بسیاری از ترجمه‌های امروز از حیث بی‌توجهی به نحو فارسی وجود دارد، اما چون این روزها سخت گرفتار کارهای مختلف هستم، عجلتاً به طرح مسئله اکتفا می‌کنم و امیدوارم در آینده با تکیه بر شواهد و مثال‌های کافی و با دقت بیشتری از نحو فارسی و اهمیت آن در کار ترجمه سخن بگویم.

ترجمه شاید مهم‌ترین راه تقویت و توسعهٔ نثر فارسی از آغاز کار بوده است، اگرچه شعر کلاسیک فارسی هم قوت گرفتن خود را تا حدی مدیون ترجمهٔ متونی از زبان‌های دیگر به زبان فارسی است. منظومه‌های مشهور داستانی، از قبیل شاهنامه، ویس و رامین، ارداویراف‌نامه، و لیلی و مجنون وجود خود را بی‌شک مرهون آثاری‌اند که از زبان‌هایی چون اوستایی و پهلوی و عربی به فارسی ترجمه می‌شدند. چون تأثیر ترجمهٔ شعر در تقویت و استحکام زبان فارسی فعلاً محل بحث من نیست از آن درمی‌گذرم و می‌گویم چند نکته را به اختصار در باب ترجمه و اهمیت آن در اعتلای نثر فارسی توضیح دهم.

به‌جز مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری که چند صفحه‌ای بیش نیست، کهن‌ترین نمونه‌های نثر فارسی که در نیمهٔ قرن چهارم هجری پدید آمده‌اند عبارت‌اند از ترجمهٔ تفسیر طبری و تاریخ طبری که ترجمهٔ فارسی آن به تاریخ بلعمی مشهور است. این ترجمه‌ها را گروهی از اجزای دربار سامانی در اواسط قرن چهارم هجری به انجام رسانده‌اند. معلوم است که مخاطب این ترجمه‌ها عامهٔ مسلمانان ماوراءالنهر و خراسان‌اند که زبانشان فارسی بوده و عربی را آن قدر

خوب نمی فهمیده اند که بتوانند به متن اصلی تفسیر و تاریخ طبری مراجعه و از آنها استفاده کنند. البته انتخاب این دو کتاب مهم عالم اسلام برای ترجمه، آن هم به فرمان دربار سامانی، از سر فارسی دوستی و ایران گرایی نبوده است و چنان که در جای دیگر آورده ام انگیزه های سیاسی و عقیدتی قدرتمندی آن را هدایت می کرده است. «از مقایسه این ترجمه ها با متن عربی معلوم می شود که مترجم یا مترجمان آنها به هیچ وجه پای بند متن اصلی نبوده و مطالب بسیاری را حذف و در عوض گزارش هایی را از منابع گمنام دیگر بر این دو کتاب افزوده و در واقع ترجمه ای آزاد و متناسب با هدف های سیاسی و عقیدتی خود از آنها عرضه داشته اند» (دهقانی، ۱۳۹۹: ص ۱۴).^۱ لیکن این نکته تغییری در این حقیقت پدید نمی آورد که ترجمه سنگ بنای نثر فارسی بوده است. این هم معلوم است که در نخستین قرن های نفوذ اسلام در ایران آثاری که بیش از همه به فارسی ترجمه می شده اند قرآن و دیگر کتاب های وابسته به سنت اسلامی بوده اند. ولی اندکی بعد به کوشش دانشمندانی چون ابوریحان و ابن سینا دامنه ترجمه از حد متون دینی فراتر رفت و حوزه فن و فلسفه و نجوم و ریاضیات را هم در بر گرفت. مقصود این است که نثر فارسی از آغاز با ترجمه پرورش یافته و قوت یافتن آن بیش از هر چیز مرهون قلم مترجمان بوده است. بهترین نویسندگان زبان فارسی هم عموماً کسانی بوده اند (و هستند) که علاوه بر فارسی دست کم با یکی دو زبان دیگر نیز کاملاً آشنایی و دستی در ترجمه داشته اند.

نهضت ترجمه در نثر معاصر فارسی هم بسیار مؤثر بود و شمایل آن را دگرگون کرد. اگر جریان ترجمه را تنها در نیم قرن اخیر در نظر بگیریم، باید اقرار کنیم که بر اثر کوشش مترجمان و آزمون و خطای آنها بوده که زبان فارسی در قیاس با پنجاه سال پیش بسیار گویاتر شده است و ما امروز مفاهیمی را می توانیم به این زبان بیان کنیم و دریابیم که تا چند دهه پیش حتی تصور آنها هم برایمان دشوار بود. باین حال، پیشرفت و گسترش روزافزون علوم و فنون و ارتباطات پرسرعت جهانی نیاز به ترجمه را هر دم بیشتر می کند و باعث می شود که بسیاری از آدم های به اصطلاح نابلد، بی آنکه استعداد و توانایی لازم را در نوشتن فارسی داشته باشند، به سودای آنکه نام و نانی به کف آرند و صاحب کتاب به شمار آیند به ترجمه مشغول شوند و حتی کلاس ها و کارگاه های آموزش ترجمه دایر کنند و خیال کنند که کار ترجمه را هم مثل بسیاری از علوم و هنرهای دیگر می شود با حضور در چند جلسه کلاس و کارگاه به خوبی آموخت و به اجرا درآورد. من که اکنون بیش از ۳۵ سال است به ترجمه متون (در حوزه های داستان و نمایشنامه و نقد ادبی

**نثر فارسی از آغاز با
ترجمه پرورش یافته و
قوت یافتن آن بیش از
هر چیز مرهون قلم
مترجمان بوده است.**

روان‌شناسی و تاریخ و فلسفه) مشغولم خوب می‌دانم که ترجمه را مثل هر هنر دیگری نمی‌شود تنها با چند ساعت یا حتی چند سال کلاس رفتن و کارگاه دیدن آموخت. تمرین و ممارست در نوشتن و مطالعه و پژوهش مستمر از شروط لازم ترجمه است و اینها کارهایی است که عموماً در خلوت و به‌تنهایی صورت می‌گیرد و هیچ استاد و معلمی نمی‌تواند آنها را به ما بیاموزد. مترجم، علاوه بر اینکه گنجینه وسیعی از واژگان زبان فارسی را باید به خاطر بسپرد، ساختارهای صرفی و نحوی آن را هم باید خوب بشناسد و به‌موقع از آنها بهره‌گیرد. تأکید بر واژگان و ساختارهای صرفی و غفلت از نحو، ذهن مترجم را حداکثر به گنجینه بزرگی از لغات و ترکیبات بدل می‌کند بی‌آنکه درکی از زیبایی‌شناسی زبان فارسی و جوانب عاطفی آن داشته باشد.

تأکید بر واژگان و ساختارهای صرفی و غفلت از نحو، ذهن مترجم را حداکثر به گنجینه بزرگی از لغات و ترکیبات بدل می‌کند بی‌آنکه درکی از زیبایی‌شناسی زبان فارسی و جوانب عاطفی آن داشته باشد.

مدرسه که می‌رفتیم، نخستین چیزی که در درس‌هایی مثل دستور و انشا به ما یاد می‌دادند این بود که جمله‌های فارسی اغلب کوتاه‌اند و لزوماً باید به فعل ختم شوند. به این ترتیب، فعل ستون فقرات جمله و تمام‌کننده آن محسوب می‌شد و هیچ جمله‌ای بدون اینکه فعلی در پایان آن بیاید حق حیات نمی‌یافت. بعدها فهمیدم که شرط اتمام جمله با فعل ممکن است زبان را از ریخت بیندازد و غیرطبیعی کند و کوتاهی جمله‌ها هم اصلاً فضیلتی برای زبان به حساب نمی‌آید. بیان بسیاری از مفاهیم در نوشتار امروزی مستلزم کاربرد جمله‌های طولانی و گاه چند سطری است که فعل آنها هم گاهی در آغاز یا میانه جمله می‌آید. در

ترجمه تفسیر طبری که نزدیک به یازده قرن از پیدایش آن می‌گذرد، جمله‌های بسیاری می‌بینیم که به فعل ختم نمی‌شوند. مترجم یا نویسنده مفعول و متمم یا دیگر اجزای جمله را به پیروی از ساختار طبیعی زبان پس از فعل می‌آورد، از باب مثال در این جمله‌ها:

اول معراج آن بود که از مکه برفت از خانه امّ هانی.
و جبریل علیه السلام را دید با براق ایستاده.

و مرا مژده دادند به بسیاری نیکویی‌ها از خدای عزّ و جلّ.

و چون به آسمان پنجم رسیدم فریشتگان را دیدم در آنجا یک نیمه ایشان از برف و یک نیمه از آتش، و نه آن برف بگداختی از گرمی آتش، و نه آن آتش بمردی از نم و سردی آن برف.

می‌بینید که در این نمونه‌ها فعل با چه آزادی و انعطافی میان اجزای جمله قرار می‌گیرد و

نحو آن را زیباتر و طبیعی تر می‌کند. در تاریخ بیهقی که تقریباً یک قرن پس از ترجمه تفسیر نوشته شده انعطاف جمله‌ها از این هم بیشتر است و افعال گاهی در آغاز و پیش از دیگر وابسته‌های جمله آمده‌اند، چنان که در نمونه‌های زیر می‌بینیم:

می‌روند تنها به زیر زمین با وبال بسیار.
می‌سازد یوسف که خویشان را به ترکستان افکند.
آمد تازان تا نزدیک خواجه احمد و حال باز گفت، به ده پانزده زیادت.

مثال‌های بسیار دیگری را می‌توانستیم از متون و ترجمه‌های کهن استخراج کنیم و بر این نمونه‌ها بیفزاییم، لیکن برای غرضی که عجلتاً دارم ذکر همین چند نمونه کفایت می‌کند. منظور این است که در کار ترجمه اشراف بر واژگان زبان کافی نیست و تسلط بر نحو زبان مقصد — که اینجا همان زبان فارسی است — اهمیت به مراتب بیشتری دارد. مترجمی که نحو و واژگان زبان مبدأ (مثلاً انگلیسی یا عربی) را خوب می‌شناسد، اگر هم معنای واژه یا ترکیبی را نداند، بالاخره می‌تواند با مراجعه به منابع مختلف و پرس‌وجو از دیگران معادل درستی برای آن بیابد، اما اگر بر نحو و ساختار زبان

شرط اتمام جمله با فعل ممکن است زبان را از ریخت پیندازد و غیرطبیعی کند و کوتاهی جمله‌ها هم اصلاً فضیلتی برای زبان به حساب نمی‌آید.

فارسی تسلط نداشته باشد هرگز نمی‌تواند ترجمه مقبولی به دست دهد و سبک و لحن متن اصلی را به زبان فارسی منتقل کند.

اگر بشود زبان را به انسان تشبیه کرد، نحو زبان در حکم تن و اندام وی و واژه‌ها و ترکیبات به مثابه لباس و زر و زیور اویند. بر قامت مرده و بی‌اندام هر لباسی بپوشانند و هر زیوری بیاویزند نقصان و کژی‌اش برطرف نمی‌شود بلکه ممکن است بیشتر به چشم آید. اما انسان زنده و تندرستی که از تناسب اندام برخوردار است، اگر بفرض گوشه‌ای از لباسش هم پاره یا وصله‌دار و وجودش عاری از هر گونه زینت و آراستگی باشد، باز هم ممکن است نظرها را به خود جلب کند. این تشبیه را آوردم تا به نکته مهم دیگری اشاره کنم که بی‌ارتباط با ترجمه و ساختار زبان نیست. مدتی است که خبرنگاران در بعضی از بخش‌های اخبار صدا و سیما یقه عده‌ای از وزرا و نمایندگان مجلس یا مسئولان دیگر را می‌گیرند که چرا از واژه‌های فرنگی، نظیر پروژه و تراکت و کوپن و رانت و امثال اینها، به جای معادل‌های فارسی‌شان، استفاده می‌کنند. تهیه‌کنندگان چنین برنامه‌ها و گزارش‌هایی ظاهراً بر آن‌اند که استفاده از واژه‌های قرصی، یعنی کلماتی که برحسب ضرورت از زبان‌های دیگر به فارسی وارد شده و رواج

یافته‌اند، باعث تضعیف و تخریب زبان فارسی می‌شود. بعضی خبرنگاران رادیو یا تلویزیون، بر مبنای همین تصوّر خشک و مکانیکی از زبان، میکروفون به دست می‌گیرند (راستی الان به جای «تلویزیون»، «مکانیکی» و «میکروفون» از کدام معادل فارسی می‌شود بهره گرفت که وافی به مقصود باشد) و وزیر و وکیل را مؤاخذه می‌کنند که چرا در سخنان خود واژه‌ها و تعبیرات فرنگی به کار برده‌اند. در مقابل این تصوّر ساده و ابتدایی از پاس داشت زبان باید گفت زبان‌های زنده و گویا و پرکاربرد دنیا، مثل انگلیسی و عربی، باکی ندارند از اینکه کلماتی را از زبان‌های دیگر قرض بگیرند و متناسب با دستگاه صرفی و نحوی و آوایی خود از آنها استفاده کنند.

امروز دیگر نمی‌شود کلماتی مانند رادیو و تلویزیون و آسانسور و فلاسک و بورس و کامپیوتر و صدها کلمه دیگر را، به این بهانه که فرنگی‌اند، از زبان فارسی اخراج کرد، چنان‌که احتراز از کاربرد واژه‌هایی چون قاشق و بشقاب و اتاق و اسکناس و استکان و نعلبکی، با این استدلال که اصلاً ترکی یا مغولی یا روسی‌اند، زبان فارسی را توانا تر نمی‌کند. استفاده از واژه‌ها و تعبیرات زبان‌های دیگر، اگر معادل خوب و رایجی در زبان میزبان نداشته باشند، هیچ عیبی ندارد و آن را غنی‌تر و گویاتر هم می‌کند. دیگر به ضرب رادیو و تلویزیون یا به زور فرهنگستان و بخشنامه‌های دولتی نمی‌شود مردم را واداشت که به جای «کامپیوتر» بگویند «رایانه» یا مثلاً به جای «بسکتبال» از تعبیر مضحکی چون «توپ و سبد» استفاده کنند. ساختار آوایی زبان فارسی انعطاف زیادی دارد و اجازه می‌دهد که فارسی‌زبانان کلماتی مثل فوتبال و بسکتبال را به آسانی تلفظ کنند و نیازی به جعل معادل برای آنها نداشته باشند. اما ساختار آوایی زبان عربی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد و به همین سبب برای عرب‌زبانان ساده‌تر است که به جای فوتبال بگویند «كرة القدم» و در مقابل بسکتبال هم ترکیب «كرة السبد» را بسازند و به کار برند.

به هر حال، برخلاف این تصوّر ساده که کاربرد کلماتی چون پارادایم و واگن و پیلوت و مانند آنها مهم‌ترین عامل فساد زبان فارسی است و به همین سبب اگر صدا و سیما دائم به مردم و مسئولان تذکر دهد که به جای آنها از معادل‌های فارسی‌ای استفاده کنند که فرهنگستان پیشنهاد می‌دهد دیگر خطری زبان فارسی را تهدید نمی‌کند، معتقدم جدّی‌ترین عامل تباهی زبان فارسی غلط‌های نحوی فاحشی است که عمدتاً از راه ترجمه به نوشته‌های فارسی راه یافته‌اند و بیم آن می‌رود که کم‌کم ساختار زبان فارسی را تغییر دهند و به اصطلاح آن را از ریخت بیندازند. یکی از آنها آوردن نشانه مفعول صریح یا همان «را» پس از فعل است. مثال ساده‌اش این جمله است: «پیراهنی که خریده بودم را پس دادم». در این جمله «را» قاعدتاً باید بلافاصله پس از کلمه «پیراهنی» و پیش از حرف موصول «که» بیاید، نه پس از فعل

«خریده بودم». کاربرد نفی مضاعف با فعل منفی هم یکی دیگر از نمونه‌های خراب‌کاری در نحو فارسی است. مثالی هم که می‌شود برای آن آورد این جمله است: «نه درس خواندن و نه کارکردن دیگر برایش جذائیتی نداشتند». صورت درست چنین جمله‌ای، بر اساس نحو صحیح و سالم فارسی، چیزی مانند این است: «دیگر نه درس خواندن برایش جذائیتی داشت و نه کارکردن». از این دست ساختارهای نادرست نحوی که اغلب از راه ترجمه و به تأثیر از زبان‌های دیگر وارد فارسی شده‌اند مثال‌های فراوانی می‌توانم بیاورم، اما برای پرهیز از اطاله کلام فعلاً به همین مقدار بسنده می‌کنم و این مختصر را با نقل خاطره‌ای در باب ترجمه به پایان می‌آورم که خالی از لطف نیست و مناسبتی هم دارد با این مدعا که کوشش برای حذف بعضی واژه‌های فرنگی از زبان فارسی سعی باطل و بلکه مضرّی است.

سال‌ها پیش، وقتی در انتشارات رشد سرگرم ترجمه و ویرایش متون روان‌شناسی بودم، در یکی از ترجمه‌ها به ترکیب غریب «یار رمانتیک» برخوردم که در ترجمه تعبیر انگلیسی romantic partner آمده بود. خنده‌ام گرفت، چون مناسبتی میان واژه کهن و تغزلی «یار» (که در فارسی طیف معنایی وسیعی دارد و از معشوقه تا دوست و همکار را در بر می‌گیرد) و صفت فرنگی «رمانتیک» نمی‌دیدم، با این همه خلاقیتی در این ترکیب بود که قریحه شاعرانه مرا به کار انداخت و حاصلش شد غزل «قزن قورتکی» ای که در آن، به جز «رمانتیک»، واژه‌های فرنگی و مدرن دیگری هم، مثل «مانکن» و «ماتیک» در کنار تعابیر سنتی غزل فارسی به کار رفته‌اند و همین ترفند به گمانم مایه اصلی طعن و طنزی است که در آن می‌بینیم. حالا تصور کنید که ویراستاری سخت‌گیر، به گمان آنکه باید «پارسی را پاس بداریم» این شعر را بردارد و بخواهد به جای واژه‌های فرنگی اش به قول علما «برابرها‌های شیوای فارسی» بگذارد. حاصل کار او هر چه باشد دیگر این گفت‌وگویی نخواهد بود که اینجا می‌خوانید و با اوضاع و احوال این روزهای جامعه ما هم اتفاقاً هم‌خوانی دارد:

دیشب به برم آمد آن یار رمانتیکم	گفتا که تماشا کن، بنگر چه قدر شیکم
برداشت ز سر چادر، رخشید رخس چون دُر	هم دل شد از او روشن، هم خانه تاریکم
گفتم لب شیرینت رنگ از رخ می برده	گفتا که که باشد می با سرخی ماتیکم
گفتم توز پارسی یا کابل و عشق آباد	گفتا نه فرنگیم نه ترک و نه تاجیکم
من دختر ایرانم، هم دلکش و هم دانا	در عشو و دل بردن من صاحب تکنیکم
گفتم که تو در کوچه روبرسته و محجوبی	مانکن شده‌ای حالا در کلبه آنتیکم
گفتا که ز شیخ شهر آموخته‌ام رندی	در خانه آوانگارد و در کوچه فناتیکم

^۱ دهقانی، محمد (۱۳۹۹). ترجمه تفسیر طبری (مجموعه تاریخ و ادبیات ایران)، تهران: نشر نی